



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

ISSN:1606-9234
www.roshdmag.ir

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان

دوره‌ی بیست و چهارم • اسفند ۱۳۹۶ • شماره‌ی بی‌درپی ۱۹۶ • ۳۲ صفحه • ۹۰۰۰ ریال

کودک

رشد



به نام خدای مهربان

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

امام باقر(ع):

تا می‌توانی برای انجام کارِ خوب، عجله کن.



تصویرگر: سمینه خوبی

رشد کودک • شماره ۶

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان

دوره‌ی بیست و چهارم • اسفند ۱۳۹۶
شماره‌ی پی‌درپی ۱۹۶

مدیرمسئول: محمد ناصری

شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):
علی‌اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی،
سیدامیر سادات موسوی، سیدکمال شهابلو،
کاظم طلایی، شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی،
افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری،
بابک نیک‌طلب و محبت‌الله همتی

دبیر: مجید راستی

دستیار دبیر: طاهره خردور
طراح گرافیک: روشنگر فتحی
ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند،

خیابان ایرانشهر شمالی، دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸ • تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰
خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب
خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ • دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

پیام‌نگار: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

شمارگان: ۸۳۰۰۰۰

تصویرگر: نسیم بهاری

- ۱ دوست من • گنجشک‌ها بیاید!.....
- ۲ چند روز از این ماه
- ۴ خدای خوب من
- ۶ زمین ما • من غذا هستم
- ۸ یک قصه • آق‌تنبلو
- ۱۱ شعرهای خواندنی
- ۱۲ یک کار خوب • خجالتی
- ۱۴ شعرهای شنیدنی
- ۱۶ بازی، سرگرمی
- ۱۸ نمایش • موش موشی
- ۲۰ قصه، متل • کوه کو؟
- ۲۱ آزمایش من • فلفل بازی
- ۲۲ بخند، نخذ
- ۲۳ از لانه تا مدرسه
- ۲۴ گزارش • چه نهال‌هایی!
- ۲۶ سؤال‌های من • حباب بازی
- ۲۸ بازی، ورزش
- ۲۹ نیم‌قصه • کفشدوزک
- ۳۰ کاردستی • مَرغ کاکلی
- ۳۲ بچه‌ها و نامه‌ها • توپ قناری

دوست من



گنجشک‌ها بیایید!

دوست من... سلام!
دو تا کلاس اولی برای گنجشک‌ها لانه‌ای ساختند و روی
شاخه‌ی درخت گذاشتند.
بعد هم دو تایی صدای جیک جیک در آوردند.
من خندیدم و گفتم: «فهمیدم! برای خودتان لانه ساخته‌اید.»
اولی گفت: «ما که گنجشک نیستیم.»
دومی گفت: «داریم گنجشک‌ها را صدای زنیمتان می‌شنویم.»
یک مرتبه دو تا گنجشک آمدند. بالا و پایین پریدند و
توی لانه رفتند.
چه خوب! کلاس اولی‌ها زبان گنجشک‌ها را بلدند.

مجید راستی



● تصویرگر: مهدیه قاسمی

چند روز از این ماه

مامان جان،
روزت مبارک!



۱۸ اسفند

تولد حضرت زهرا (س)، روز مادر
و روز تولد امام خمینی (ره)
مبارک باد.

۱۵ اسفند • روز درخت کاری

خوبی و مهربانی را همه دوست دارند،
آدم‌ها، پرنده‌ها، گل‌ها، درخت‌ها و...
ما هم می‌توانیم با همه مهربان باشیم.

۱ اسفند

شهادت حضرت زهرا (س)، دختر پیامبر اسلام (ص)،
مادر امام حسن (ع) و امام حسین (ع) تسلیت باد.





۲۸ اسفند
تولد امام باقر (ع) مبارک باد!
ایشان می فرمایند: خداوند،
سلام کردن را دوست دارد.





هنوز وقتش نشده

جیرجیرک دانه‌ای توی خاک کاشته بود.
قورقوری از آب بیرون پرید و از جیرجیرک پرسید: «هنوز وقتش نشده؟»
جیرجیرک گفت: «چه قدر عجله داری!»
پروانه‌ی سفید پرید. کنار جیرجیرک نشست و گفت: «کم کم وقتش می‌رسد.»
قارقاری از روی شاخه‌ی درخت آمد. کنار آن‌ها نشست و گفت: «شما چه قدر دلتان خوش است! اصلاً از کجا معلوم است در بیاید؟»
یک‌هو دانه‌ای که توی خاک بود، جوانه زد و از خاک بیرون آمد و گفت: «سلام!»
قورقوری و جیرجیرک و پروانه‌ی سفید گفتند: «سلام، تولدت مبارک!»
قارقاری پرید روی شاخه‌ی درخت و گفت: «خوش آمدی!»

«همانا خداوند، شکافنده‌ی دانه و هسته است...»
(سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۵)





خانه‌ی دوست

● مهری ماهوتی

مارمولک پرسید: «سلام لاک پشته، کجا می روی؟»
لاک پشت گفت: «به خانه‌ی دوست.»
مارمولک پرسید: «کدام دوست؟»
لاک پشت گفت: «همان که دلش می خواهد همه خوش حال باشند.»
مارمولک خیلی غمگین بود. پرسید: «من هم بیایم؟»
لاک پشت گفت: «بیا.»
دوتایی رفتند. به یک چاله رسیدند. صدا آمد: «قور... قور... کجا می روید؟»
لاک پشت گفت: «دیدن دوست.»
قورباغه پرسید: «کدام دوست؟»
لاک پشت پرسید: «همان که با همه مهربان است. همیشه منتظر مهمان است.»
قورباغه خیلی تنها بود. حوصله اش سر رفته بود. پرسید: «من هم بیایم؟»
لاک پشت گفت: «بیا.»
قورباغه دنبال لاک پشت و مارمولک راه افتاد.
سه تایی رفتند. به خانه‌ی دوست رسیدند. چه روز خوبی داشتند! چهارتا دوست کنار هم،
دیگر نه دلتنگی ماند، نه یک ذره غم.

امام علی^(ع): «دیدن دوستان خوب، دواي همه‌ی دردهاست.»



من غذا هستم

● مصطفی رحماندوست ● تصویرگر: نسیم بهاری



وقت خوردن، من را توی بشقاب می بینی.
این جوری توی بشقاب، خیلی قشنگ هستم، نه؟



و شاید این جوری:



وقتی تو من را نقاشی می کنی، این جوری ام:

آخر آن قدر غذاهای جورواجور و خوش مزه هست، که نمی دانم تو، کدامش را نقاشی می کنی.
من که از اول اول غذا نبودم. خوردنی و خوش مزه نبودم.

نخود بودم، ماش بودم

توی دیگ آش بودم

گوشت بودم و برنج و آب

بعدش شدم، چلوکباب



من دوست دارم همیشه خوش مزه باشم و بچه‌ها با خوش حالی من را بخورند، مثل تو. اما بعضی از بچه‌ها با غذایشان خوب رفتار نمی‌کنند. چند روز پیش یک بچه غذای زیادی تو بشقابش کشید. نصفش را هم نتوانست بخورد. بقیه‌ی غذایش را دور ریخت. آن غذا که می‌توانست گرسنه‌ی دیگری را سیر کند، سر از سطل زباله در آورد. کثیف و بدبو شد. حتی گربه‌ها و مورچه‌ها و کبوترها هم دلشان نمی‌خواست آن غذا را بخورند.

غذا دوستِ خوش‌مزه‌ی تو:





آق تنبلو

● محمدرضا شمس ● تصویرگر: علی خدایی

یک تنبلِ درختی دراز دست و دراز پا بود به اسم آق تنبلو. آق تنبلو روی درخت نارگیل زندگی می کرد. صبح تا شب خواب بود. وقتی هم که خواب نبود، یک چشمش باز بود، یک چشمش بسته بود. همیشه خیلی خسته بود.

یک روز آق تنبلو خوب و خوش خوابیده بود که خانم کلاغه از راه رسید. بالای سر آق تنبلو نشست و گفت:



- خیلی ساده، پای پیاده، فردا بیا خانه‌ی ما. دور نیست، خیلی نزدیک است.
بغل لانه‌ی قناری است.

آق تنبلو یکی از چشم‌هایش را به زور باز کرد و گفت: «هااااان؟»
خانم کلاغ گفت: «خیلی‌ها می‌آیند. سنجاب می‌آید. قناری می‌آید. دارکوب می‌آید.
جغد می‌آید. تولدِ قارقار کم است، کلاغ کم است. قارقار کم خیلی دوست دارد تو هم بیایی.
می‌آیی؟»

آق تنبلو آن یکی چشمش را هم به زور باز کرد و گفت: «آ...ره. می‌آیم... خیلی جشنِ تولدِ
دوست دارم.»

فردا صبح زود، آق تنبلو یواش یواش از درخت آمد پایین.
ظهر رسید پایین درخت. تا درخت کناری راهی نبود و تا غروب هم خیلی مانده بود. آق تنبلو
خمیازه‌ی بلندی کشید و گفت: «خیلی... تُند آمدم، خسته شدم. بهتر است کمی استراحت
کنم.» و همان‌جا پای درخت خوابید.

عصر از خواب بیدار شد و به طرف درخت کناری راه افتاد.

یک قدم، دو قدم، سه قدم، چهار قدم،

پنج قدم رفت. خسته شد و دوباره خوابید.





غروب شد. همه‌ی مهمان‌ها آمدند، فقط آق تنبلو نیامده بود.
 کلاغک از مادرش پرسید: «چرا آق تنبلو نیامده؟ نکند بلایی سرش آمده؟»
 خانم کلاغه گفت: «نه مادر جان، بلای چی؟ الان می‌آید.»
 خانم کلاغه از بالای درخت سرک کشید. چشمش افتاد به آق تنبلو که نزدیک درخت
 خوابش برده بود. با خودش گفت: «چی کار کنم؟ این آق تنبلو تا آخر جشن هم این بالا
 نمی‌رسد. بچه‌ام دلش می‌شکند. غصه می‌خورد. باید کاری بکنم.»
 خانم کلاغه داد زد: «همگی با هم برویم پایین. تولدِ قارقار کم را آن پایین جشن می‌گیریم.»
 همه رفتند پایین. دور آق تنبلو جمع شدند و جشن گرفتند. آق تنبلو بیدار شد. خوش حال
 شد. هه‌هه‌هه خندید و گفت: «من جشنِ تولدِ را خیلی خیلی دوست دارم.» و دوباره خندید،
 هه‌هه‌هه...



شالِ آبری

● شراره وظیفه شناس

کاش آبری
مالِ من بود
توی سرما
شالِ من بود

شالِ آبری
نرم و زیبا
گرم می‌کرد
گردنم را

● تصویرگر: مرضیه قوامزاده

آبرِ خندید

● شاهده شفیعی

آبرِ کوچک
بود تنها
با خودش گفت:
«پاشو از جا!»

روی باغی
رفت و بارید
باغِ گل داد
آبرِ خندید





خجالتی

وقتی می خواهی کاری بکنی، خجالت نمی گذارد آن کار را انجام بدهی. نمی گذارد حرفت را بزنی.



خجالتی کیست؟

مینا خجالتی است. به کسی سلام نمی کند.
با کسی خداحافظی نمی کند.
وقتی مهمان به خانه شان می آید،
قایم می شود. وقتی به مهمانی می رود،
با کسی حرف نمی زند.
گوشه ای می نشیند و دیگران را نگاه می کند.



خجالتی در مدرسه چه کار می کند؟

الهام شاگرد درس خوانی است و تنبلی نمی کند،
اما وقتی خانم معلم سر کلاس از او سوآلی
می پرسد، جواب نمی دهد، فقط توی دلش
جواب می دهد. برای همین بچه ها فکر
می کنند، الهام شاگرد تنبل کلاس است.

رفتار خجالتی‌ها

بچه‌های خجالتی دوست ندارند با کسی حرف بزنند.
کسی هم با آن‌ها حرف نمی‌زند.
خجالتی‌ها، با کسی دوست نمی‌شوند
و تنها بازی می‌کنند.
آن وقت چه می‌شود؟
کسی بچه‌های خجالتی را نمی‌بیند.



خجالتی‌ها باید چه کار کنند؟

می‌تواند می‌خواهد خجالتی نباشد. اگر سوالی دارد،
از خانم معلم پرسد. به سوال‌های او
جواب بدهد.
او می‌خواهد تنها نباشد. پیش بچه‌ها باشد.
پس باید تمرین کند و یاد بگیرد.
می‌تواند وقتی با بچه‌ها دوست شد، با خوش حالی
گفت: «من با همه حرف می‌زنم.»
می‌تواند حالا دیگر خجالتی، نیست، تنها نیست.





خانه تکانی

● مریم هاشم پور

لاک پشته گفت چه خوبه

تو خونه کار ندارم!

لاکمو تازه شستم

منتظر بهارم

دلم می خواد رو لاکم

یه ذره خاک نباشه

بهار که از راه می آد

سرم تو لاک نباشه!

مورچه‌ی ریز

● نفیسه جعفرپور

مورچه‌ی ریزی هستم
بار می‌بَرم به انبار
سنگینه این دونه‌ها
خسته شدم از این کار

کاشکی ما مورچه‌ها هم
باغ‌قشنگی داشتیم،
تو باغ‌مون همیشه
گندم و جو می‌کاشتیم!



از یک تا هفت

● خاتون حسنی

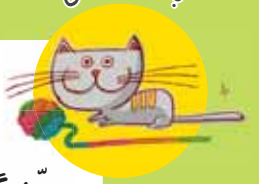
شُمردم از یک تا هفت
زمستون از کوچه رفت

برفای کوچه آب شد
آدم برفی خراب شد

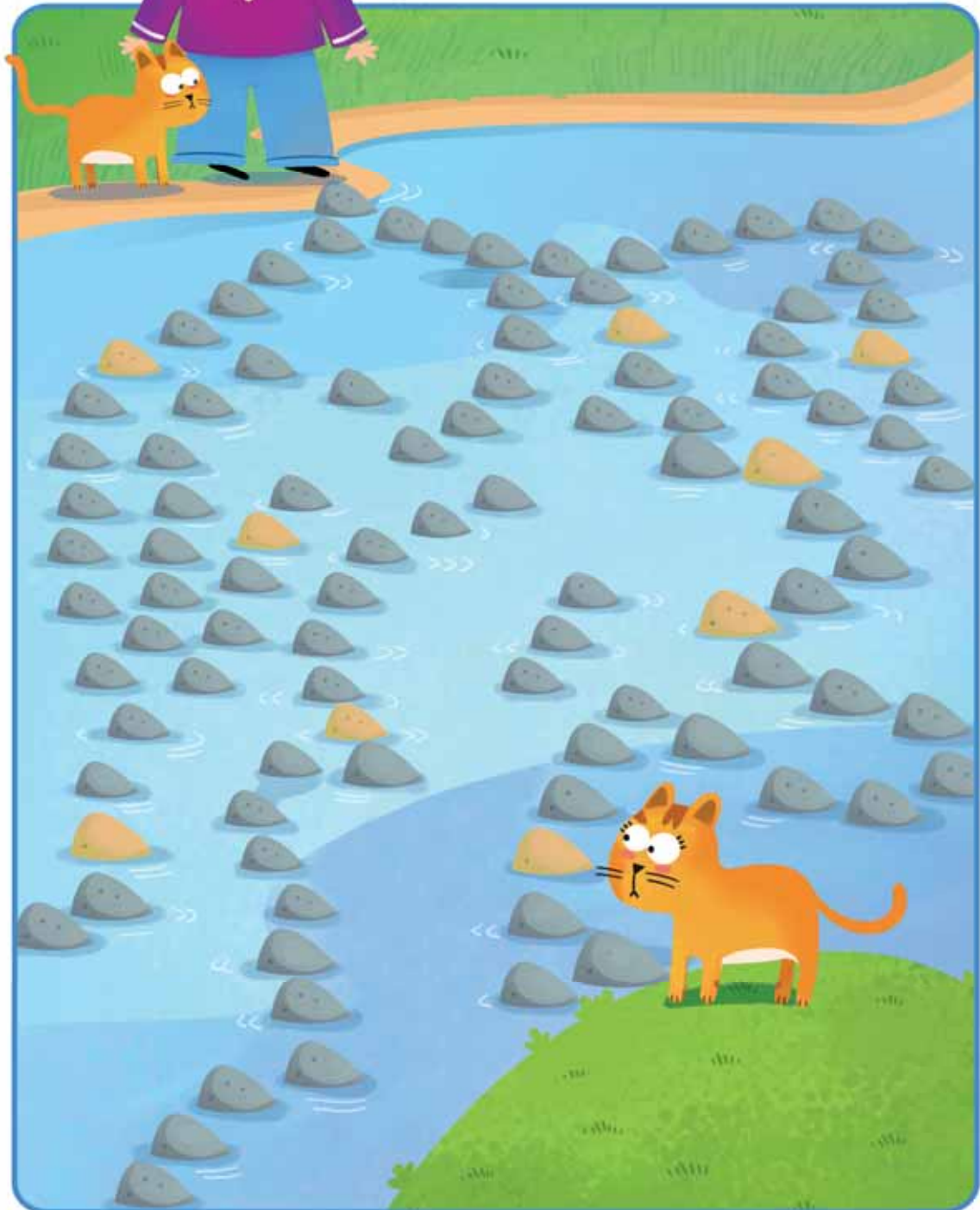
یخ‌ها چی شد؟ بخار شد
یوآش یوآش بهار شد



پیدا کن



بچه گربه، آن طرف رودخانه است. به مامان گربه کمک کن
تا راه را پیدا کند و بچه‌اش را نجات دهد.
مامان گربه باید از روی چند سنگ رنگی رد بشود تا
به بچه‌اش برسد؟



چهار تصویر جابه‌جا شده است.
با عددهای ۱، ۲، ۳ و ۴ تصویرها را مرتب کن.

یک، دو، سه، چهار



دو ماهی

از بین ماهی‌ها، دو تا ماهی مثل هم هستند.
آن دو را پیدا کن و دورشان خط بکش.



موش موشی

موش موشی یک آلاکلنگ ساخته بود. خیلی قشنگ ساخته بود.

موش موشی: کاشکی یکی بیاد منو ببینه! اون طرف آلاکلنگ بشینه.

بازی کنیم دوتایی. آهای آهای! کجایی؟

قصه گو: تاپ و تاپ و تاپ، صدا اومد. صدای کفش پا اومد.

آیه و پلپله، کی اومد؟ آقا فیله.

موش موشی: آتل متل، گل و علف، من این طرف، تو اون طرف.

فیل: من ولی خیلی چاقم. اندازه‌ی آتاقم.

نگاه بکن به پاهام. نگاه بکن به دستم. ببین که خیلی خیلی، بزرگ تر از تو هستم.

من بشینم همین حالا. پایین می مونم، تو بالا.

قصه گو: تاپ و تاپ و تاپ، صدا اومد. صدای کفش پا اومد.

آتل متل گلوچه، اومد به خاله مورچه.



موش موشی: آتل متل، گل و علف، من این طرف، تو اون طرف.
مورچه: ولی بین عزیزم، من کوچک و چه ریزم!
نگاه بکن به پاهام. نگاه بکن به دستم. بین که خیلی خیلی، کوچک تر از تو هستم.
من بشینم همین حالا، پایین می‌مونم، تو بالا.
قصد گو: تاپ و تاپ و تاپ، صدا اومد. صدای کفش پا اومد.
یه کله و دو تا گوش. کی بود؟ کی بود؟ خاله موش.
موش موشی: آتل متل، گل و علف، من این طرف، تو اون طرف.
خاله موش: چه خوب که هر دو موشیم! دو تا یه سر دو گوشیم!
نگاه بکن به پاهام. نگاه بکن به دستم. بین که خاله موشم. اندازه‌ی تو هستم.
من می‌شینم همین حالا. بالا بری، پایین می‌رم. پایین بری، می‌رم بالا.



کوه کوه؟

قصه، مثل



● تنظیم: علی باباجانی
● تصویرگر: سام سلماسی





● سعید کفایتی
● عکاس: فرهاد سلیمانی

فلفل بازی

دایی جان می خواهد با پسر جان یک آزمایش انجام دهد.
● وسیله های لازم: ○ ظرف آب ○ مایع دست شویی ○ فلفل سیاه

در کاسه آب بریز

۱



بین با این فلفل های
ریزه میزه چه کار
می کنیم!

۲



حالا که به انگشتت
مایع دست شویی زدی،
آن را به وسط کاسه
نزدیک کن

۳

چه جالب!
همه ی فلفل ها
کنار رفتند!



به نظرت، چرا این اتفاق می افتد؟



● نویسنده: محمدحسن حسینی
● تصویرگر: فاطمه علیپور



هایشته

گر به گفت: «موجودی به نام هایشته، عطسه‌ها را دُرُست می‌کند. این موجود توی دماغ می‌رود و آن را قِلِقِلک می‌دهد!»



لانِه

یک شاخ گوزن، برای لانِه‌ی زمستان پرنده‌ها اجاره داده می‌شود.



جهان‌گرد

در تابستانِ امسال، چند پنگوئن جهان‌گرد از قطبِ شمال به شهر آمدند. هتلِ آن‌ها یخچال چهار طبقه بود.

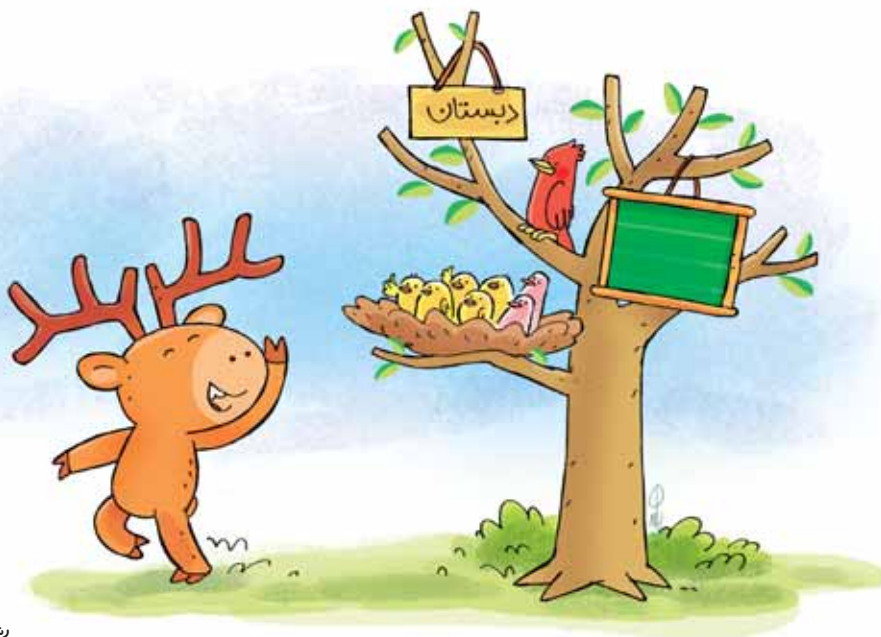


چاق یا لاغر

زرّافه گفت: «خط‌هایی که روی بدن بَبر کشیده شده به او کمک می‌کند لاغر بماند. یعنی خط‌ها نمی‌گذارند بَبر چاق شود!»

طراح: لاله ضیایی

از لانه تا مدرسه





چه نهال‌هایی!

این‌جا استان البرز، روستای آغشت است. این‌جا مدرسه‌ی شهید عباس حسینی است. در این مدرسه بچه‌های ایرانی و افغانی کنار هم درس می‌خوانند.



کلاس اولی‌های این مدرسه به مناسبت روز «درخت‌کاری» یک کار خوب انجام داده بودند. اگر گفتی چه کاری؟ معلّم از آن‌ها خواسته بود در باغچه‌ی مدرسه، نهال، یعنی درخت‌های کوچک بکارند.

– به‌به! چه معلّمی!

کلاس اولی‌ها، نهال‌هایشان را کاشتند و آب دادند. کود دادند. تا رشد کنند و بزرگ شوند. یکی از کلاس اولی‌ها که سه تا نهال کاشت، گفت: «یکی مال من، دو تا هم برای داداش‌های دوقلویم که در ماه اسفند به دنیا آمده‌اند.»

– به‌به! چه نهال‌هایی!



● طاهره خردور ● عکاس: اعظم لاریجانی



وقت اسم گذاری نهال‌ها،
آن‌ها می‌گویند:
- اسم نهال من خرگوش است.
- اسم نهال من بزغاله است.
- اسم نهال من جوجه است.
به‌به! چه باغچه‌ای!

یک باغچه پُر از نهال خرگوشی و بزغاله‌ای و جوجه‌ای و...!

کلاس اولی‌ها برای کارِ خوبشان، یعنی کاشتنِ نهال،
بادکنک هدیه گرفتند و بازی کردند.
به‌به! چه بادکنک‌هایی!



این هم عکس یادگاری بچه‌های خوب دبستان شهید عباس حسینی آغشت



حباب‌بازی

● صادق جلایی‌فر
● تصویرگر: گلنار ثروتیان



● چی شد؟

داشتم آب قند درست می‌کردم. چند تا حباب توی آب دیدم. این حباب‌ها از کجا آمده بودند؟

●● آزمایش:

کجاها، هوا هست؟
وسایل مختلفی را زیر آب نگه داشتم.
از توی اسفنج، دستمال پارچه‌ای و ...
حباب هوا بیرون آمد!



•• یک سؤال:

توی خاک هم هوا هست؟
لیوان را با خاک باغچه پُر کردم و روی آن آب ریختم.
چه جالب! این جا هم حباب‌های هوا هستند.



•• فهمیدم!

هوا همه جا هست.
راستی اگر هوای توی کیسه را خالی کنیم، چه می‌شود؟

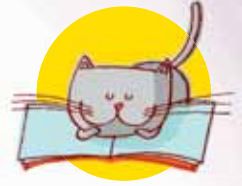




از این دست به آن دست

بایست و با کف دستِ راست، توپ را پنج بار بالا بینداز.
با کف دستِ چپ، همین کار را بکن.
حالا توپ را از کف دستِ راست به کف دستِ چپ بینداز.
این حرکت را پنج بار تکرار کن.
اگر توپ از دستت افتاد، نوبت دوستِ توست که بازی را شروع کند.





کفشدوزک

● فریبرز لریستانی «آشنا»
● تصویرگر: ویدا کریمی

صبح رفتم کنار باغچه. یک کفشدوزک یواش یواش توی باغچه راه می‌رفت.
با خوش حالی داد زدم. «سلام کوچولو!»
کفشدوزک ترسید. تند تند دوید و توی یک سوراخ رفت.
من برای کفشدوزک ناراحت شدم.
بعد دستم را دور دهانم گرفتم و آهسته گفتم: «کفشدوزک کوچولو، من رفتم.»
توی اُتاق، کنار پنجره ایستادم. دلم می‌خواست از آن جا کفشدوزک کوچولو را ببینم.
حتماً او توی باغچه راه می‌رفت و با خوش حالی آواز
می‌خواند. توی آوازش می‌گفت: من امروز یک
غولِ بزرگ دیدم. اول ترسیدم و توی یک
سوراخ رفتم. بعد فهمیدم او مهربان است.
حالا دلم برایش تنگ شده. حالا دلم
برایش تنگ شده.»





مُرغ کااڈلی

- سمانه قاسمی
- عکاس: اعظم لاریجانی

دُرست کردن کاردستی با مقوّا، خیلی راحت است. می‌توانی با بُرش‌های ساده، چیزهای بامزه‌ای بسازی. اگر می‌خواهی مُرغ کااڈلی دُرست کنی، دست به کار شو.



- چند تکه مقوای رنگی، چسب، مداد، ماژیک رنگی و یک قیچی آماده کن.



- مقوّا را به شکل دایره ببر. آن را از وسط تا کن و با قیچی ببر.



•• یک طرف آن را با قیچی بُرش‌های کوتاه بزن.
این دُم مُرغ کاغذی است. حالا مثل من دُم مُرغ
را فرفری کن.



•• بال و کاغذش یادت نرود.

•••• مُرغ کاغذی را یک جا بگذار و با انگشت، تکان تکانش بده تا خوابش ببرد.





توپِ قناری

● لی‌لیا شاهر ضایبی، ۷ ساله
● تصویرگر: حدیثه قربان

یک روز قناری با توپِ قرمز بازی می‌کرد. یک‌هو توپِ قرمز قناری توی حیاط خانم دارکوب اُفتاد. خانم دارکوب خواب بود، اما حیاط بیدار بود. حیاط فریاد کشید: «توپِ قرمز، چرا توی بغلِ من اُفتادی، هان؟» اما حیاط هیچ جوابی نشنید. توپِ قرمز فرار کرده بود. حیاط هم ناراحت شد. از آن جارفت. حیاط رفت و رفت و رفت تا به خانه‌ای رسید. آن خانه‌ی آقا گنجشک بود. خانه‌ی آقا گنجشک حیاط نداشت. حیاط خوش حال شد و حیاطِ خانه‌ی آقا گنجشک شد. آقا گنجشک با حیاط دوست شد و دیگر خانه‌اش بی حیاط نبود.



با نقاشی‌های بچه‌ها، روز درخت‌کاری دُرست کردیم. تو هم در این روز، یک نقاشی درختی بکش.

آثار بچه‌ها



ابرها و فورشیدر - آناهیتا ممینی
از تهران

پسرک و خانه‌ها - کیانا ایمان‌طلب
از شهر ری



درفت - فرشته احمدی
از آغشت کردان

درفت‌کاری - سارا جعفری
از کاشان

خانه - نصیبه احمدی
از آغشت کردان



با همکاری مرکز بررسی آثار

درفت‌کاری - زهرا ابوالسنی
از کاشان



سبزه و سیب و سرکه

شماق و سگه داریم

چون که بهار تو راهه

منتظر بهاریم

